

پژوهش جامعه‌شناختی و مسئله اعتبار نتایج

نقدی بر مقاله «تبریز، شهر بدون گدا»

محمد رضا طالبان،* محسن نوغانی**

مقاله‌ای با عنوان «تبریز، شهر بدون گدا: مطالعه جامعه‌شناختی مواجهه شهروندان با پدیده تکدی‌گری» از سیدحسین سراج‌زاده، توکل آقایی‌هیرو و نشمین خضری در مجله مسائل اجتماعی ایران (بهار و تابستان ۱۳۹۶) به چاپ رسید که در آن برخی نارسایی‌ها به چشم می‌خورد که مبنای نقد حاضر قرار گرفته است. آگاهی از این نارسایی‌ها شاید بتواند مانع از تکرار آنها شده و تحقیقات آتی را در مسیر درست‌تری قرار دهد.

مقاله مذکور به‌طور خلاصه کوشیده است با تأکید بر دیدگاه و کنش شهروندان تبریزی در خصوص پدیده تکدی‌گری و مواجهه با آن به این پرسش پاسخ دهد که «چرا شهر تبریز متکدی ندارد؟» (ص ۲۹) برای رسیدن به پاسخ این سؤال از روش کیفی نظریه زمینه‌ای استفاده شده و براساس نتایج جمع‌بندی شده از مصاحبه با نمونه‌های هدفمند از ۲۰ شهروند تبریزی، ۱۱ مقوله تبیینی حول یک مقوله هسته به نام «فرهنگ مقابله‌ای» استخراج گردیده است که به زعم نویسندگان محترم تبیینی معتبر برای فقدان تکدی‌گری در تبریز است.

موارد نقد مقاله «تبریز، شهر بدون گدا» (۱۳۹۶) در سه محور اساسی به شرح ذیل تقدیم می‌گردد:

* دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی (نویسنده مسئول) qtaleban@yahoo.com

** دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد noghani@um.ac.ir

۱. طرح تحقیق مَلوٲ به تورش انتخاب

هر مطالعهٔ تجربی و پژوهش علمی قبل از انتخاب روشی برای گردآوری و تحلیل داده‌ها مستلزم طرح یا ساختاری (ولو تلویحی و ضمنی) است تا مشخص نماید که چه شواهد یا داده‌هایی را اگر به دست آوریم می‌توانیم به پرسش‌های تحقیق پاسخ‌هایی روا و معتبر بدهیم. به عبارت دیگر، در هنگام طرح‌ریزی هر تحقیق علمی این مسئله مطرح است که با توجه به پرسش‌های تحقیق چه نوع شواهدی به‌درستی و به‌گونه‌ای متقاعدکننده بر پاسخ به این پرسش‌ها دلالت می‌کنند؟ در این باره، وظیفهٔ «طرح تحقیق»^۱ تضمین کردن آن است که شواهدی که از طریق روش‌های مختلف تحقیق (اعم از کمی و کیفی) گردآوری می‌شوند ما را قادر سازند تا حتی‌الامکان بدون ابهام به پرسش اولیهٔ تحقیق پاسخی معتبر ارائه دهیم. واقعیت آن است که طرح‌های تحقیق ضعیف و مبهم قادر نیستند به وسیلهٔ روش‌های پیشرفتهٔ تحقیق و تحلیل هوشمندانهٔ داده‌ها جبران شوند و تحقیقی که ساختار معیوبی دارد، هر کاری کند محکوم به شکست در دستیابی به نتایج معتبر است. البته لازم به ذکر است که طرح تحقیق ارتباطی با هیچ نوع روش خاصی در گردآوری و تحلیل اطلاعات یا به هیچ نوع داده‌ای ندارد و هر طرح تحقیقی می‌تواند از هر نوع روش گردآوری و تحلیل اطلاعات و همچنین از داده‌های کمی یا کیفی استفاده کند. دلیل این امر آن است که طرح تحقیق به معنای ساختار تحقیق است؛ یعنی چارچوبی منطقی برای تضمین آنکه شواهد گردآوری شده ما را قادر سازد تا بدون ابهام به پرسش‌های تحقیق پاسخ دهیم.

اولین پرسش مهمی که در طراحی تحقیق باید مطرح‌نظر قرار داد این است که «در پی پاسخ‌دادن به چه نوع پرسشی هستیم؟» در مقالهٔ سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) پرسش مطرح‌شده از نوع «چرایی» است: «چرا شهر تبریز متکدی ندارد؟» (ص ۲۹) که تحقیق را لزوماً «تبیینی» می‌کند. محور تحقیقات تبیینی پرسش‌های از نوع چرایی است و پاسخ‌دادن به پرسش‌های «چرایی» مستلزم تبیین‌های علی است. مع‌الوصف، نکتهٔ اساسی در تحقیقات تبیینی آن است که باید ساختار تحقیق را چنان طرح‌ریزی کنیم که تبیین‌های رقیب را از میدان به‌در کند و گرنه نمی‌توان به نتایج تحقیق اعتماد نمود. به عبارت دیگر، وظیفهٔ اصلی طرح تحقیق در مطالعات تبیینی آن است که ساختار مطالعه را چنان بسازد که قادر به حذف تبیین‌های رقیب بوده و حتی‌الامکان ما را قادر سازد تا نتیجه‌گیری‌های بی‌ابهام و معتبری از یافته‌های تحقیق به عمل آوریم (دواس، ۱۳۸۷).

دومین پرسش مهمی که در طراحی تحقیق باید به آن توجه نمود عبارتست از اینکه برای تأمین پاسخی معتبر به پرسش اصلی تحقیق «چه مشاهداتی مناسب و مربوطاند؟» یا «چه

داده‌هایی باید گردآوری شوند؟» شایان ذکر است که در پژوهش‌های اجتماعی‌ای که با انتخاب غیرتصادفی یا تعددی موردها یا واحدهای مشاهده روبه‌رویم، تصمیم در خصوص انتخاب موردها یا مشاهدات مناسب از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ چون این مسئله هم می‌تواند بر نتیجه تحقیق تأثیر تعیین‌کننده‌ای بگذارد و هم میزان اعتبار نتایج را تحت تأثیر جدی قرار دهد. بالاخص در تحقیقات تبیینی، انتخاب بدون تأمل و تدبیر موردها یا مشاهدات می‌تواند به مشکلات جدی در استنباط علی منجر شود. در این زمینه، یک اصل مهم در طراحی مناسب تحقیق، انتخاب درست موردها یا مشاهدات برای اجتناب از «تورش انتخاب»^۱ به‌عنوان یکی از منابع اصلی کسب نتایج و استنباط‌های غیرمعتبر است. اگرچه تورش انتخاب در تحقیقات اجتماعی اشکال مختلفی دارد، یک شکل ظریف آن وقتی روی می‌دهد که انتخاب موردها و مشاهدات فقط و فقط براساس ارزش خاصی از متغیر وابسته یا متبیین صورت پذیرد. بالاخص در مطالعات تک‌موردی (مثل همین مطالعه سراج‌زاده و همکاران که فقط شهر تبریز را مطمح‌نظر قرار داده‌اند) غالباً مشاهداتی انتخاب می‌شوند که بتوانند تنها آن چیزی را که پژوهشگر درصدد تبیینش است، نشان دهد؛ غافل از آنکه انتخاب مشاهدات به این نحو می‌تواند منجر به بیش‌برآورد اثراتی شود که وجود ندارند یا منجر به کم‌برآوردن اثراتی شود که وجود دارند. درواقع اگر در تحقیقی در پی جوابگویی به سؤالات از نوع «چرایی» باشیم، انتخاب مورد براساس ارزش حداکثری متغیر وابسته یا متبیین نمی‌تواند پاسخ معتبری در خصوص علل یا دلایل وقوع آن متغیر وابسته یا متبیین ارائه دهد (کینگ و همکاران، ۱۹۹۴؛ کولیر، ۱۹۹۵؛ لندمن، ۲۰۰۰؛ گیدس، ۲۰۰۳؛ سی‌رایت و گرینگ، ۲۰۰۸؛ گوئرتس و ماهونی، ۲۰۱۲؛ گوئرتس، ۲۰۱۷).

در مطالعه سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) وجود یک چنین تورش انتخابی موجب ضعف و ابهام طرح تحقیق ضمنی آنان به نحوی گردیده که نه می‌تواند تبیین‌های رقیب را حذف کنند و نه پاسخ‌هایی معتبر برای پرسش اصلی تحقیق فراهم می‌آورد. درواقع وقتی مشاهدات صرفاً براساس ارزش منتهی‌الیه یا حداکثری متبیین (تبیین‌شونده) آن‌هم فقط در یک مورد انتخاب شود (مثلاً نرخ صفر میزان تکدی‌گری در تبریز)، اصلاً هیچ چیزی درباره علل آن متبیین نمی‌توان آموخت مگر آنکه علل مزبور را در موردهای دیگر نیز که آن متبیین ارزش‌های دیگری به خود می‌گیرد، ردیابی نمود. به عبارت دیگر، در یک چنین تحقیقات تبیینی اکتفانمودن به مشاهداتی معطوف به ارزش منتهی‌الیه یا حداکثری متبیین آن‌هم فقط در یک مورد (شهر تبریز) خواه‌ناخواه تورش را به بار می‌آورد که منجر به بیش‌برآورد اثرات علی عوامل تبیینی خواهد شد؛ یعنی بسیاری از عوامل در نظر گرفته‌شده در تبیین (در اینجا، عدم تکدی‌گری در تبریز) احتمالاً تأثیر علی واقعی

1. Selection bias

در این متبیین نداشته‌اند. به همین دلیل، برای یک چنین مطالعات تبیینی ارائه چارچوبی مرجع برای مقایسه عنصری مرکزی در تدوین طرح تحقیق مناسب شناخته شده است؛ چرا که با مقایسه است که می‌توان یک چنین مشاهداتی را معنادار ساخت، و مقایسه است که ما را قادر خواهد ساخت که تبیین‌های رقیب را از دور خارج کنیم. برای فهم بهتر این نکته مهم روش‌شناختی لازم و ضروری به نظر می‌رسد که توضیح ساده‌تری معطوف به مدعای اصلی مقاله مورد نقد ارائه گردد: هنگامی که محقق می‌خواهد تبیین کند که در میان شهرهای بزرگ ایران چرا فقط شهر A (تبریز) فاقد تکدی‌گری است؛ خواه‌ناخواه در جستجوی عوامل X تا Z است که در شهر A (تبریز) وجود دارد، ولی در سایر شهرهای بزرگ ایران وجود ندارد. مشکل تورش انتخاب هنگامی به وجود می‌آید که موردها فقط براساس ارزش‌های منتهی‌الیه یا حداکثری در متغیر وابسته انتخاب شوند، یعنی فقط شهر A (تبریز) مدنظر قرار گیرد و تنها اطلاعات مربوط به وجود عوامل X تا Z در شهر A (تبریز) ارائه گردد. در صورتی که منطق طرح تحقیق تبیینی ایجاب می‌کند که سایر شهرهای بزرگ ایران (یا نمونه‌ای از آنها) نیز مورد مطالعه قرار گیرند تا اطمینان حاصل شود که سایر شهرهایی که برخلاف تبریز واجد پدیده تکدی‌گری‌اند، فاقد عوامل X تا Z هستند. فقط پس از مقایسه اگر معلوم شود که شهر A (تبریز) تنها شهری بوده که واجد X تا Z است در این صورت تبیین ارائه‌شده موجه به نظر می‌رسد. ولی اگر شهرهای دیگر نیز واجد هر یک از عوامل X تا Z باشند تبیین مذکور مردود و غیرقابل اعتماد به نظر می‌رسد.

درواقع کلید تبیین بود و نبود یک پدیده اجتماعی مثل تکدی‌گری آن است که مشخص نماییم تفاوت اصلی شهرهایی که تکدی‌گری دارند با تنها شهری که تکدی‌گری ندارد در چیست. به عبارت دیگر، چه چیزی تبریز را از سایر شهرهای ایران متمایز ساخته است تا برخلاف آنها فاقد تکدی‌گری باشد؟ با طرح تحقیقی که سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) به کار گرفته‌اند نمی‌توان عوامل علی را مشخص نمود که شهر موفق (تبریز) را از سایر شهرهای ناموفق متمایز ساخته است، چون ممکن است آن عواملی که برای «تبیین» عدم تکدی‌گری در تبریز مطرح شده در سایر شهرهایی که موفقیتی در حذف تکدی‌گری نداشته‌اند نیز وجود داشته باشد. این مسئله وقتی قوت بیشتری می‌گیرد که با کمی تأمل متوجه این واقعیت بدیهی می‌شویم که برخی از عوامل علی ارائه‌شده در مقاله مزبور (مثل وجود نگرش منفی به تکدی‌گری، اهمیت شأن اجتماعی، روحیه قوم‌گرایانه و حس مسئولیت‌پذیری) مسلماً منحصر به شهر تبریز نیستند. حقیقتاً چگونه و بر چه مبنایی می‌توان پذیرفت که عامل تبیینی «اهمیت شأن اجتماعی» مبنی بر آنکه بسیاری از مردم تبریز دوست ندارند در نظر دیگران نالایق جلوه کنند (سراج‌زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۸) فقط اختصاص به تبریزی‌ها دارد؟ یا چرا عامل «روحیه قوم‌گرایانه ترک‌ها» (ص ۳۸) فقط در تبریز وجود دارد و در سایر شهرهای ترک‌نشین استان‌های آذربایجان شرقی،

آذربایجان غربی، اردبیل، و... که واجد تکدی‌گری‌اند وجود ندارد؟ البته ممکن است ادعا شود که شدت این عامل‌ها در تبریز بیش از سایر شهرها است ولی مشکل اصلی اینجاست که محققان مزبور بدون انجام مقایسه سیستماتیک تبریز با شهرهای مزبور چگونه به این شناخت نائل آمده‌اند؟ به عبارت دیگر، هرگونه نتیجه‌گیری در خصوص تفاوت تبریز با سایر شهرهای ایران مستلزم مقایسه است و فقط در مقایسه است که می‌توان اعتبار این نتیجه‌گیری‌ها را معنادار ساخت. خلاصه آنکه ساختار تحقیق سراجزاده و همکاران (۱۳۹۶) به گونه‌ای طراحی شده که اولاً قادر نبوده که این فرضیه رقیب را حذف نماید که: «اکثر این علل و دلایل در برخی شهرهای دیگر ایران نیز موجود بوده و منجر به عدم تکدی‌گری نشده‌اند» و ثانیاً قادر نبوده تا پاسخی معتبر و قابل اعتماد برای پرسش اصلی تحقیق فراهم کند که چه چیزی تبریز را از سایر شهرهای ایران متمایز ساخته است تا برخلاف آنها فاقد تکدی‌گری باشد؟ پس ماحصل این نقد تأکید بر این نکته است که محققان محترم با طرح تحقیقی نامناسب داده‌هایی به دست آورده‌اند که نمی‌توان فهمید آیا عواملی را که در تبیین موفقیت تبریز در حذف تکدی‌گری مطرح کرده‌اند درست است یا غلط؟ مضاف بر اینکه براساس استدلال روش‌شناسانه فوق‌الذکر معتقدیم که چون طرح تحقیق تلویحاً به‌کارگرفته‌شده در تحقیق مزبور ملوث به تورش انتخاب بوده، به احتمال زیاد منجر به دستیابی به پاسخ‌هایی غیرمعتبر در استنباط شده است و نمی‌توان تبیین ارائه‌شده را به‌عنوان نتیجه تحقیق معتبر دانست.

۲. تناسب روش با موضوع

قاعده طلایی در همه تحقیقات علمی این است که «روش» باید تابع «موضوع» باشد نه برعکس. به عبارت دیگر، ماهیت موضوع یا مسئله مورد تحقیق است که تعیین می‌کند چه روش یا روش‌هایی مناسب‌اند و چه روش یا روش‌هایی نامناسب. سراجزاده و همکاران (۱۳۹۶) در توجیه روش‌شناسی مناسب برای مطالعه‌شان آورده‌اند:

از آنجا که در این تحقیق، نظرگاه یا تعاریف ذهنی مردم تبریز در باره تکدی‌گری و شخص متکدی بررسی می‌شود و کنش آنها که تحت تأثیر همان تعاریف ذهنی بررسی می‌شود، بهترین روش نظریه زمینه‌ای است (ص ۳۲).

همچنین تصریح نموده‌اند که می‌خواهند با تأکید بر دیدگاه و کنش شهروندان تبریزی در خصوص پدیده تکدی‌گری و مواجهه با آن به این پرسش پاسخ دهند که چرا شهر تبریز متکدی ندارد؟ درواقع برای درک و فهم و تبیین مواجهه با پدیده تکدی‌گری در شهر تبریز تلاش نموده‌اند تا نگرش، نحوه مواجهه و تعاملات شهروندان تبریزی در باب معضل تکدی‌گری را درک و تفسیر نمایند (ص ۲۹-۳۰).

در این باره چند نکته به شرح ذیل قابل ذکر است:

اول آنکه نگرش شهروندان نسبت به یک پدیده پاسخ مکفی و معتبری برای این سؤال فراهم نمی‌کند که چرا آن پدیده وجود دارد یا ندارد. مثلاً پدیده «قتل» را در نظر بگیرید. آیا نگرش منفی همه شهروندان نسبت به این پدیده چرایی وجود آن را تبیین می‌کند؟

دوم و مهم‌ترین نکته آن است که آیا موضوع مطالعه مذکور، یعنی تبیین عوامل موفقیت شهر تبریز در مهار و از بین بردن پدیده تکدی‌گری اساساً با مقتضیات روش نظریه زمینه‌ای تناسب دارد یا خیر؟ در مطالعه سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) نظریه زمینه‌ای به‌عنوان یک روش کیفی برای درک و تفسیر تعاریف ذهنی مردم تبریز و نحوه مواجهه و تعاملات آنان با پدیده تکدی‌گری در نظر گرفته شده است. شایان ذکر است که بنیان روش تفسیری نظریه زمینه‌ای بر این فرض استوار است که آدمیان مالکان آگاهی و تجربیات زیسته خویش هستند و از این رو بر نحوه پردازش، تفسیر و روایت این تجربیات کنترل داشته و تفسیرهایی که افراد از تجربیات زیسته خودشان (نه اظهار نظر درباره سایر افراد یا دیگر اموری که مالکش نیستند) تولید می‌کنند، حجیت دارند. پس کاربرد مناسب نظریه زمینه‌ای هنگامی است که بخواهیم براساس تجربیات زیسته کنشگران بفهمیم که چه شرایطی موجب شکل‌گیری پدیده اجتماعی‌ای شده است که افراد تجربه کرده‌اند یا در حال تجربه آن هستند و همچنین کنشگران پیامدهای این پدیده اجتماعی را چگونه تجربه می‌کنند. لذا هنگام به‌کارگیری نظریه زمینه‌ای باید به این نکته توجه داشت که هدف غایی این روش تولید نظریه جدیدی است که مبتنی بر داده‌های گردآوری‌شده از افراد درباره تجربیات زیسته زندگی‌شان در یک بستر اجتماعی است. حاصل سخن آنکه لازمه استفاده مناسب از نظریه زمینه‌ای وجود مواجهه واقعی افراد با پدیده تحت مطالعه و داشتن تجربه زیسته از آن است (مونتی و تینگن، ۱۹۹۹؛ کروتی، ۲۰۰۳؛ فاسینگر، ۲۰۰۵). به همین جهت، پرسش از افرادی که پدیده مورد مطالعه را تجربه نکرده‌اند داده‌های معتبری را از دیدگاه روش نظریه زمینه‌ای فراهم نخواهد نمود. حال وقتی این قاعده را به مطالعه سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) تطبیق می‌دهیم، این پرسش برجسته می‌گردد: در شهر تبریز که چندین دهه فاقد تکدی‌گری بوده است^۱، اساساً مواجهه شهروندان با پدیده تکدی‌گری چه معنایی دارد؟ به بیان عام‌تر، اگر پدیده‌های اجتماعی باشند که در یک واحد قلمرویی/محیطی مثل یک شهر وجود نداشته باشند، اعضای آن واحد یا مردم آن شهر چگونه می‌توانند مدعی شوند که تجربیات زیسته‌ای از پدیده مزبور داشته‌اند؟ در یک چنین مواردی، آیا نباید نتیجه گرفت که مدعیات افراد راجع به این پدیده‌ها، منزلتی بیش از حدس‌هایی خیالی ندارد؟ پس، از آنجا که پدیده اجتماعی تکدی‌گری

۱. بنا به گفته فرماندار تبریز (رحیم شهرتی‌فر) در گفتگو با روزنامه ایران (۸ شهریور ۱۳۹۵) فقدان تکدی‌گری در شهر تبریز، قدمتی ۵۰ تا ۶۰ ساله دارد.

در شهر تبریز وجود نداشته است لاجرم این پدیده بیرون از تجربه انسان‌های درون شهر تبریز قرار گرفته و شهروندان تبریزی فاقد تجربه زیسته با متکدیان در شهر تبریز بوده‌اند و به همین دلیل، روش نظریه زمینه‌ای روشی مناسب برای مطالعه موضوع مزبور نخواهد بود.

سوم و مرتبط با نقد قبلی، بنیان‌گذاران روش نظریه زمینه‌ای آن را یک روش تحقیق کیفی دانسته‌اند که مجموعه منظمی از فرآیندها را برای توسعه یک نظریه مشتق از استقرا در مورد یک پدیده به کار می‌گیرد. این روش در ابتدا توسط گلنزر و استراوس در دهه ۱۹۶۰ میلادی برای مطالعه معنای تجربه مرگ در محیط‌های بیمارستانی به کار گرفته شد. آن‌ها پرستارها و کارمندان بیمارستان را در حین کار مشاهده و با آن‌ها و همچنین بیماران دیدار و مصاحبه کردند، ضمن آنکه بر تعامل بین کارمندان بیمارستان و بیماران توجه و تأکید نمودند (استراوس و کوربین، ۱۳۹۱؛ چارمز، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶؛ اندروس، ۲۰۱۵). آیا از حیث روش‌شناسی نظریه زمینه‌ای درست بود که دانش‌پژوهان مزبور موضوع «معنای تجربه مرگ» را از طریق مصاحبه با شهروندانی انجام می‌دادند که اصلاً چنین تجربه‌ای را نداشته‌اند؟ به عبارت بهتر، متعلق استقرا در روش نظریه زمینه‌ای باید امر وجودی تجربیات زیسته افراد باشد. بنابراین، استفاده از روش نظریه زمینه‌ای برای تبیین پدیده‌ای که در واحد تحلیل مورد مطالعه (شهر تبریز) فاقد هستی بوده است (فقدان متکدی) با رجوع به شهروندانی که فاقد تجربه زیسته‌ای از آن هستند، بی‌معناست و با منطق استقرایی روش نظریه زمینه‌ای سنخیت ندارد.

چهارم، اگرچه محققان محترم تصریح نموده‌اند که با روش نظریه زمینه‌ای به بررسی تعاریف ذهنی و کنش تحت تأثیر همان تعاریف ذهنی مردم تبریز درباره تکدی‌گری و شخص متکدی می‌پردازند (ص ۳۲)، معلوم نیست که چرا و چگونه از این برساخته‌های ذهنی عبور کرده و به برخی مقولات به‌عنوان عامل‌های تبیینی تأکید نموده‌اند که اساساً از سنخ تعاریف ذهنی کنشگران نیستند. برای مثال، مقوله سوم تبیینی یعنی «بستر مناسب اقتصادی» (ص ۳۷) حقیقتاً چه ربطی به ذهنیت کنشگران دارد؟ جالب آنکه نویسندگان مقاله برای اثبات مدعاهای مربوط به این مقوله مبنی بر آنکه «فرصت اشتغال و کار در شهر تبریز بسیار بیشتر از مناطق و شهرهای دیگر است» (ص ۳۷) مجبور شده‌اند به آمار برخی شاخص‌های اقتصادی استان آذربایجان شرقی در مقایسه با سایر استان‌های ایران استناد کنند و کلاً جهان درونی کنشگران را فراموش نموده‌اند. جالب‌تر آنکه همین آمارهای گزینش‌شده سال ۱۳۹۴ نیز به‌هیچ‌وجه ممتاز بودن وضعیت اقتصادی شهر تبریز را اثبات نمی‌کنند! چون اولاً مدعای نویسندگان معطوف به شهر (تبریز) بوده است، ولی آمارهای ارائه‌شده مربوط به استان (آذربایجان شرقی) است! ثانیاً، همین آمارها نیز حکایت از آن دارند که از حیث شاخص «نرخ بیکاری»، وضعیت سه استان تهران، همدان و کرمان از استان آذربایجان شرقی بهتر است؛ و از حیث شاخص اقتصادی دوم آنان، یعنی میزان مشارکت

اقتصادی نیز هشت استان دیگر وضعیتشان بهتر از استان آذربایجان شرقی بوده است! خلاصه آنکه این شواهد ارائه شده اصلاً نشان نمی‌دهند که شهر تبریز در ایران واجد بهترین بستر اقتصادی (بالاترین نرخ اشتغال و کمترین نرخ بیکاری) است تا مانع تکدی‌گری شود.

به همین سیاق می‌توان به عامل تبیینی «وجود مؤثر و کارآمد مؤسسات حمایت از مستمندان» (ص ۴۱) اشاره نمود که این عامل نیز یک عامل سازمانی و مستقل از ذهنیت یا تعاریف ذهنی افراد است. جالب آنکه خود نویسندگان محترم نیز به اهمیت وافر این عامل سازمانی اذعان نموده‌اند:

«وجود چنین مؤسساتی سهم بسیار زیادی در مواجهه با تکدی‌گری و متکدیان در تبریز دارد و یکی از عوامل بسیار مهم در رفع این معضل اجتماعی است» (ص ۴۱).

اگرچه معلوم نیست که نویسندگان محترم با چه معیار و ملاکی توانسته‌اند وزن عوامل را در نظر گرفته و این عامل را بسیار مهم و دارای سهم بسیار زیاد ارزیابی نمایند، نکته مهم آن است که این عامل نه از سنخ عوامل برساخته ذهنیت افراد بلکه یک عامل سازمانی و مستقل از جهان درونی کنشگران است (مثل تأثیر پلیس راهنمایی و رانندگی در کاهش جرائم رانندگی یا عملکرد نیروهای انتظامی در تغییرات نرخ سرقت).

البته با تأمل در مجموعه عواملی که در مقاله مذکور برای تبیین فقدان تکدی‌گری در شهر تبریز برشمرده شده است به نظر می‌رسد - اگر نگوییم تنها عامل - موجه‌ترین عامل متمایزکننده تبریز از سایر شهرهای ایران وجود سازمان‌های حمایتی فعال و مؤثر به‌عنوان یک ویژگی خاص سطح سیستمی (متناسب با واحد تحلیل این مطالعه که «شهر» می‌باشد) است که سریعاً با حضور گدایان برخورد نموده و آنها را از سطح شهر جمع‌آوری می‌کنند. درواقع برخلاف مواضع سوگیرانه و قوم‌مدارانه ۲۰ شهروند تبریزی نمونه تحقیق که در سرتاسر یافته‌های سراجزاده و همکاران (۱۳۹۶) منعکس شده است، نه مردم تبریز از حیث فرهنگی مردمان تافته جداافتاده‌ای هستند و نه این شهر از حیث ساختاری جزیره‌ای بی‌همتا در ایران است. شاید واقع‌بینانه‌تر آن باشد که گفته شود ساختار تبریز نیز مثل سایر شهرهای بزرگ ایران تولید تکدی می‌کند ولی در این شهر مکانیسمی تعبیه و فعال شده است که سیستم را سریعاً به حالت تعادل تعریف‌شده (نرخ صفر تکدی‌گری) بازمی‌گرداند.^۱

۱. به‌عنوان شهادی برای اثبات این مدعا می‌توان به گزارش مدیر مؤسسه حمایت از مستمندان تبریز (محمدتقی نقوی) استناد نمود که در مصاحبه با پایگاه خبری انتخاب (۲۴ اسفند ۱۳۹۲) بر وجود متکدیان در تبریز صحه گذاشته و تصریح نموده است که «ما برای پاکسازی متکدیان در سال جاری ۱۲۰ نفر را شناسایی کردیم».

۳. دانش عامیانه و دانش علمی: مسئله اعتبار

سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) در توجیه نظری شیوه کارشان اذعان نموده‌اند که «دانش عامیانه منبع اصلی دانش و معرفت است... دانش نه به دست تعداد خاصی از افراد یا نخبگان جامعه، بلکه به واسطه کلیه افراد جامعه تولید و بازتولید می‌شود» (ص ۳۰). لازمه منطقی این استدلال آن است که مردم عادی مطلع از واقعیات مورد بررسی دانشمندان علوم اجتماعی بوده و اطلاعات لازم جهت پاسخگویی به سؤالات علمی در حیطه مسائل اجتماعی را حتی از نوع چرایی دارا هستند. به عبارت دیگر، مفروض است که پاسخ سؤالات تحقیقی ما نزد مردم عادی است و ما به‌عنوان متخصصان جامعه‌شناسی فقط باید این پاسخ‌ها را از آنان گرفته و در مقولات نظری خاصی جای داده و به زبان فنی‌مان برگردانیم. باری، مقاله سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) نیز بر یک چنین مفروضه‌ای مبتنا داشته است که اولاً جواب سؤال تبیینی تحقیق در اختیار مردم عادی تبریز (زنان خانه‌دار، میوه‌فروش، سرایدار، لوازم‌التحریر فروش، راننده تاکسی و سوپرمارکتی) است؛ ثانیاً این جواب آن قدر بدیهی و روشن بوده که ۲۰ نفر از جمعیت ۱/۵ میلیون نفری شهر تبریز برای رسیدن به آن کفایت کرده است (ص ۳۳).

ولی اگر این‌گونه باشد، به‌راستی چگونه می‌توان پرداختن به رشته دانشگاهی جامعه‌شناسی را توجیه کرد؟ آیا جامعه‌شناسان سال‌ها آموزش تخصصی می‌بینند تا دانش عامیانه مردم را بازتولید کرده و آن را در لفافه زبان فنی خویش به خورد دیگران دهند؟ آیا نتایج تحقیقات جامعه‌شناختی صرفاً بیان مجددی است از آنچه مردم عادی از قبل می‌دانسته‌اند؟^۱ واقعاً با پذیرفتن این دیدگاه و اتخاذ این رویه‌ها برای تبیین مسائل پیچیده اجتماعی، رشته جامعه‌شناسی چه مزیت شناختی و منزلت تخصصی نسبت به مردم عادی خواهد داشت، چه رسد به سایر مفسران حرفه‌ای‌تر تجربیات زیسته آدمیان همچون نویسندگان، شاعران، روزنامه‌نگاران و خبرنگاران، سیاستمداران، متفکران دینی و امثالهم؟

البته نمی‌توان کتمان نمود که در مطالب یا موضوعاتی که جامعه‌شناسان مطالعه می‌کنند یا درباره آنها سخن می‌گویند همواره افکار عمومی یا دیدگاه‌های دانش عامیانه وجود داشته و دارد.

۱. به‌راستی اگر می‌شد با پرسش از مردم عادی (مثل زنان خانه‌دار، سرایدار، میوه‌فروش، راننده تاکسی و امثالهم که در تحقیق سراج‌زاده و همکاران آمده است) مسائل پیچیده اجتماعی را تبیین کرد چه نیازی به این همه زحمت برای کسب تخصص در جامعه‌شناسی بود و جامعه‌شناسان اساساً چه فرقی با خبرنگاران دارند؟ واقعیت آن است که برای جامعه‌شناس متخصص شدن بیش از یک دهه عمرمان را در تحصیل آکادمیک رشته جامعه‌شناسی می‌گذرانیم، سپس برای یافتن پاسخ علمی به یک سؤال تبیینی می‌رویم سراغ افراد عامی و از آنها می‌خواهیم تا به ما بگویند «چرا X وجود دارد؟» مضحک نیست؟!

دلیل این امر تا حدود زیادی آن است که موضوعات مورد مطالعه جامعه‌شناسی دارای یا مایملک انحصاری این رشته علمی نیستند و نمی‌توان آنها را سرمایه‌ای محسوب نمود که یگانه مالکانش جامعه‌شناسان هستند یا فقط آنان هستند که کنترل تام و تمامی بر نحوه توصیف، تحلیل و تبیین، پردازش، تفسیر و روایت این موضوعات دارند. جامعه‌شناسان در موضوع مطالعه خود با بی‌شمار کسان دیگر شریکند، کسانی که حتی ممکن است ادعای برخورداری از دانش مکفی نسبت به این موضوعات را داشته باشند. شاید به همین دلیل بوده که جامعه‌شناسان به‌عنوان عالمان اجتماعی متخصص همواره مجبور بوده‌اند تا با روایت‌هایی رقابت کنند که بیرون از دنیای حرفه‌ای آنان مطرح می‌شود؛ بخصوص با افکار عمومی و دانش عامیانه. مبالغه‌آمیز نخواهد بود اگر گفته شود که درباره هر موضوع یا مسئله اجتماعی اگر از مردم عادی سؤال کنیم، پاسخی ارائه خواهند داد. از آن بالاتر، مردم عادی حتی درباره چیزهایی که هیچ از آن نمی‌دانند نیز معمولاً اظهارنظر می‌کنند! برای مثال، در تحقیقی در کالیفرنیا نظر مردم را درباره قانونی کاملاً ساختگی^۱ پرسیده بودند که مثلاً قرار بود در آینده در یک همه‌پرسی به رأی گذاشته شود. نتایج این نظرسنجی نشان داد که بخش عمده‌ای از پاسخگویان، له یا علیه این قانون ساختگی موضع‌گیری کرده بودند و در بسیاری موارد هم با شدت و حدت تمام! (بروس، ۱۳۸۷: ۳۰). در این صورت آیا نباید به مندراس (۱۳۶۹) حق داد که بگوید: «جامعه‌شناسان همان قدر از دانش عامیانه در امور اجتماعی وحشت دارند که پزشکان از طبابت خاله‌زنک‌ها و شفا‌دهنده‌ها» (ص ۶۴)؟

نکته مهم در این رابطه آن است که در حوزه تبیین پدیده‌های اجتماعی، مسئله، صرفاً شناختن نیست که به قول مرتون (۱۳۷۶: ۱۲) همه مردم از آن حیث که در جامعه زندگی می‌کنند، فی‌الجمله شناخت‌هایی دارند؛ بلکه مهم دستیابی به شناخت‌هایی است که معتبر باشند. به عبارت دیگر، داشتن دانش و شناخت نسبت به پدیده‌ها یک چیز است و داشتن دانش معتبر یا شناخت درست نسبت بدان‌ها یک چیز دیگر. همان‌طور که حکما استدلال نموده‌اند در دعوی شناختن یک چیز شرط صدق و درستی آن لازم و ضروری است (ر. ک. به: هاسپرس، ۱۳۷۰). بنابراین تنها دغدغه‌ای که جامعه‌شناسان را به منزله افراد حرفه‌ای از مردم عادی در تفسیر و تبیین مسائل اجتماعی ممتاز کند، اعتبار یا درستی تفسیرهای آن‌هاست؛ در اینجا است که صلاحیت آنها در مقام متخصصان (یعنی دارندگان مهارت‌هایی که در دسترس فرد عامی یا عامه تعلیم‌نندیده نیست) دوباره تثبیت می‌شود. به همین جهت و برای حفظ خصیصه علمی کار جامعه‌شناسی و ارتقای منزلت و اقتدار علمی این رشته در جامعه بوده که جامعه‌شناسان از ابتدا تاکنون تلاش نموده‌اند تا اقتدار دانش عامیانه یا توان اعضای عادی جامعه را در شکل‌دادن به

۱. پژوهشگران نامش را «قانون اسنیبو» گذاشته بودند.

معرفتی معتبر و کافی از شرایط پیرامونشان انکار نمایند. در واقع تاریخ رشته جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که اساساً این علم کار خود را در مقام منتقد دانش عامیانه آغاز کرده است. برای مثال، استدلال دورکیم آن بود که برای حفظ خصیصه علمی جامعه‌شناسی باید اقتدار و اعتبار دانش عامیانه انکار شود. قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم (۱۳۶۸) بیش و پیش از هر چیز تفوق و برتری تفسیرهای علمی را بر تفسیرهای دانش عامیانه از واقعیت و حق عالمان را در تصحیح، بی‌اهمیت‌قلمداد کردن یا ابطال صریح قضاوت‌های غیرعلمی اثبات می‌کند. ماکس وبر نیز همچون دورکیم از طریق خوار شمردن ارزش‌شناختی دانش عامیانه از حقانیت جامعه‌شناسی دفاع می‌کند (باومن، ۱۳۹۳). در همین باره مرتون (۱۳۷۶) تصریح می‌نماید که دانش عامیانه غالباً به کلی اشتباه است و به‌هیچ‌وجه راهی مطمئن برای شناسایی واقعیت مسائل اجتماعی نیست. همچنین مندراس (۱۳۶۹) تأکید نمود که دانش عامیانه همیشه پر از تناقض است و در برابر هر یک از ملاحظات فهم عامه همیشه می‌توان ملاحظه متضادی را قرار داد. همچنان که گیدنز (۱۳۷۳) نیز اذعان نمود که جامعه‌شناسی باید در مورد هر یک از باورهای دانش عامیانه این پرسش را مطرح کند که آیا واقعاً چنین است؟ و قس علیهذا. حاصل سخن آنکه اگرچه استدلال‌های جامعه‌شناسان تفاوت دارند، اصل عقیده آنان همچنان پابرجاست: دانش عامیانه اعضای یک جامعه به‌عنوان باز نمود حقیقت قابل اعتماد نیست. دانش اعضای عادی جامعه و جامعه‌شناسان تفاوت کیفی با هم دارند که از نظر جامعه‌شناسان این تفاوت تفاوتی میان معتبر/درست و غیرمعتبر/نادرست تعبیر شده است. چرایی این تعبیر نیاز به توضیح بیشتری در خصوص ماهیت دانش عامیانه دارد.^۱

واقعیت آن است که در طول تاریخ همه آدمیان از آن حیث که در جامعه و محیط‌های اجتماعی مختلفی زندگی و کسب تجربه می‌کنند، واجد دانش و معرفت‌هایی می‌شوند که آنها را با دنیای پیرامونشان هماهنگ می‌سازد. این نوع دانش و معرفت در ادبیات جامعه‌شناسی، دانش عامیانه یا دانش حاصل از زندگی^۲ نامیده شده است. دانش عامیانه یا دانش حاصل از زندگی تعمیم‌هایی هستند که همه مردم از زندگی روزمره خود در محیط‌های مختلف می‌سازند و برای اداره زندگی‌شان از آنها استفاده می‌کنند. لازم به ذکر است که دانش عامیانه، از حیث مضمونی نزد هر فرد ملغمه‌ای از آموخته‌ها، شنیده‌ها، مشاهدات، و تجربیات زیسته شخصی است که در

۱. بخشی از این مطالب از مقاله «معرفت عامه در لفافه پژوهش علمی» (طالبان ۱۳۹۵) اقتباس شده که همین مشکل را در یک پژوهش کمی مورد نقد قرار داده بود. پس، مشخص می‌شود که این مشکل، اختصاص به روش‌شناسی خاصی (اعم از کمی و کیفی) در علوم اجتماعی ندارد و از این رو نمی‌توان آن را نقد روش‌های کیفی از منظر پارادایم کمی دانست.

2. Common sense

قالب تعمیم‌هایی عمدتاً به شکل ادراکات قالبی و پیش‌داوری‌ها^۱ ساخته و عرضه می‌شوند. این ادراکات قالبی و پیش‌داوری‌ها اغلب طریقی برای ساده‌کردن دید ما از دنیای پیرامونمان هستند و همه افراد در زندگی روزمره‌شان تا اندازه زیادی به آنها متوسل می‌شوند. در همین مقاله سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) نیز می‌توان بسیاری از قضاوت‌های آورده‌شده از شهروندان تبریزی را مصداقی عینی برای ادراکات قالبی حتی در شکل قوم‌گرایانه‌اش محسوب نمود؛ مثلاً «مردم تبریز همه احساس مسئولیت می‌کنند و مشکل دیگران را مشکل خودشان می‌دانند و همه با هم بدون اینکه چشم‌داشتی داشته باشند سعی می‌کنند مشکل را حل کنند» (ص ۳۶)؛ «مردم تبریز خیلی روحیه کاری دارند و کلاً آذری‌زبان‌ها اهل کار و تلاش هستند» (ص ۳۶)؛ «مردم تبریز کلاً غریب‌نواز نیستند ... مردم تبریز مردم یکدست و واحدی هستند» (ص ۳۹) و «همه [مردم تبریز] همدیگر را می‌شناسند» (ص ۴۳). همه این قضاوت‌ها تعمیمی کلی‌اند مبنی بر اسناد خصوصیات یکسان به همه جمعیت ۱/۵ میلیون نفری شهر تبریز بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های واقعی میان آنها! در هر حال، سخنی به گزاف نرفته اگر گفته شود که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای علوم اجتماعی این بوده که نشان داده دانش عامیانه در بسیاری اوقات - حتی زمانی که بدیهی انگاشته می‌شده - معتبر نبوده است. علت اصلی‌اش آن است که دانش عامیانه یک دانش غیردقیق بوده و غالباً بر شناخت‌های محدود حاصل از تجربه زیسته شخصی، اطلاعات نیمه‌موثق و غیرموثق ناشی از شنیده‌ها، شواهد گزینشی و منابعی مبهم استوار است.

البته تذکر این نکته حائز اهمیت است که یافته‌های علمی همیشه با باورهای مبتنی بر دانش عامیانه تعارض نداشته است ولی اگر به‌عنوان یک عالم و پژوهشگر جامعه‌شناس در جستجوی انکشاف واقعیت‌های برساخته اجتماعی هستیم، اصل را باید بر کسب دانش معتبر بگذاریم، نه ادراکات و پنداشته‌های مندرج در دانش عامیانه؛ چون این نوع پنداشته‌ها لزوماً معتبر نیستند و همواره بایستی متعلق شک علمی قرار گیرند. در هر حال، دانش‌پژوهان آکادمیک باید همواره دغدغه چگونگی جداکردن واقعی و واقع‌بینانه را از غیرواقعی و غیرواقع‌بینانه داشته باشند. بنابراین

۱. طبق تعریف علوم اجتماعی، نگرش کلیشه‌ای یا ادراک قالبی (Stereotype) تعمیمی کلی است مبنی بر اسناد خصوصیات یکسان به همه افراد یک گروه بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های واقعی میان آنها. پیش‌داوری (Prejudice) نیز نگرشی نسبت به گروهی مشخص است بر اساس تعمیم‌های ناشی از اطلاعات ناقص و یا نادرست.
 ۲. اگرچه همه روش‌شناسان کیفی اتفاق نظر دارند که نمونه‌گیری در روش‌های کیفی، برخلاف روش کمی مبتنی بر بازنمایی یا معرف‌بودن نمونه تحقیق برای تعمیم به کل جمعیت مبنای نمونه‌گیری نیست؛ معلوم نیست که سراج‌زاده و همکاران (۱۳۹۶) براساس چه مبنای روش‌شناختی در نظریه زمینه‌ای متعلق یا موضوع اکثر گزاره‌های ارائه‌شده از سوی ۲۰ نفر نمونه تحقیقشان را به‌صورت تعمیمی «مردم تبریز» قرار داده‌اند؟ در واقع اکثر قریب‌به‌اتفاق یافته‌های تحقیق مذکور با فقط ۲۰ نفر از شهروندان تبریزی در قالب گزاره‌های تعمیمی در خصوص کل مردم تبریز آمده است! (ر. ک. به: صفحات ۳۶ الی ۴۲).

و به‌منظور نتیجه‌گیری از مطالب فوق‌الذکر تأکید می‌کنیم که تقلیل کار جامعه‌شناسانه به بازتولید دانش عامیانه پیامدی جز کاهش منزلت تخصصی و حرفه‌ای علم جامعه‌شناسی در جامعه و در میان گروه‌های مختلف اجتماعی به بار نخواهد آورد.

منابع

- باومن، زیگمونت (۱۳۹۳) *اشارات‌های پست‌مدرنیته*، حسن چاوشیان، چاپ سوم، تهران: ققنوس.
- بروس، استیو (۱۳۸۷) *جامعه‌شناسی*، به‌رنگ صدیقی، تهران: نشر ماهی.
- دواس، دیوید (۱۳۸۷) *طرح تحقیق در تحقیقات اجتماعی*، هوشنگ ناییبی، تهران: انتشارات آگاه.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۸) *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علی‌محمد کردان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۵) «معرفت عامه در لفافه پژوهش علمی»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره ۱۶، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۵: ۱۹۲-۲۰۶.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳) *جامعه‌شناسی*، منوچهر صبوری کاشانی، نشر نی.
- مرتون، رابرت (۱۳۷۶) *مشکلات اجتماعی و نظریه جامعه‌شناختی*، نوین تولایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مندراس، هنری (۱۳۶۹) *مبانی جامعه‌شناسی*، باقر پرهام، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هاسپرس، جان (۱۳۷۰) *تحلیل فلسفی*، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- Andrews, Tom (2015) 'Awareness of Dying Remains Relevant after Fifty Years', *the Grounded Theory Review*, 14 (2): 1-8.
- Charmaz, Kathy (2004) 'Grounded Theory', in Michael S. Lewis-beck and Alan Bryman and Tim Futing Liao (Eds.), *The Sage Encyclopedia of Social Science Research Methods*, Volume 2: 440-444, SAGE Publications, Inc.
- Charmaz, Kathy (2006) *Constructing Grounded Theory; a Practical Guide through Qualitative Analysis*, London: Thousand OAKS, New Delhi: SAGE Publication.
- Collier, David (1995) 'Translating Quantitative Methods for Qualitative Researchers', *American Political Science Review*, 89: 461-466.
- Crotty, Michael (2003) *The Foundations of Social Research: Meaning and Perspective in the Research Process*, London; Thousand Oaks, Calif.: Sage Publications.
- Fassinger, Ruth (2005) 'Paradigms, Praxis, Problems and Promise: Grounded Theory in Counseling Psychology Research', *Journal of Counseling Psychology*, 52 (2): 156-166.
- Geddes, Barbara (2003) *Paradigms and Sand Castles: Theory Building and Research Design in Comparative Politics*, Ann Arbor: University of Michigan Press.

- Goertz, Gary, & James Mahoney (2012) *A Tale of two Cultures: Qualitative and Quantitative Research in the Social Science*, Princeton: Princeton University Press
- Goertz, Gary (2017) *Multi-Method Research, Causal Mechanisms, and Case Studies: An Integrated Approach*, Princeton: Princeton University Press.
- King, Gary; Robert Keohane, & Sidney Verba (1994) *Designing Social Inquiry: Scientific Inference in Qualitative Research*, Princeton: Princeton University Press.
- Landman, Todd (2000) *Issues and Methods in Comparative Politics*, Routledge, Inc.
- Monti, E., Tinggen, M.S. (1999) 'Multiple Paradigms of Nursing Science', *Advance in Nursing Science*, 21 (4): 8-64.
- Seawright, Jason & John Gerring (2008) 'Case Selection Techniques in Case Study Research', *Political Research Quarterly*, 61 (2): 294-308.

